

## من غل زرگ هاش و پی هاش به چنگاله کشیدیم

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ

و ما آیینه دل‌های پاک آنها را از کدورت کینه و حسد و هر خلق ناپسند به کلی پاک و پاکیزه ساختیم و همه برادروار روبروی یکدیگر بر تخت‌های عزت بنشینند.

مولانا « دیوان شمس » غزلیات «

غزل شماره ۱۴۷۴

حکیمیم طبیییم ز بغداد رسیدیم

بسی علتیان را ز غم باز خریدیم

سبل‌های کهن را غم بی‌سر و بن را

زرگ هاش و پی‌هاش به چنگاله کشیدیم

طبییان فصیحیم که شاگرد مسیحیم

بسی مرده گرفتیم در او روح دمیدیم

بپرسید از آن‌ها که دیدند نشان‌ها

که تا شکر بگویند که ما از چه رهیدیم

رسیدند طبییان ز ره دور غریبان

غریبانه نمودند دواها که ندیدیم

سر غصه بکوبیم غم از خانه برویم

همه شاهد و خوبیم همه چون مه عیدیم

طبییان الهیم ز کس مزد نخواهیم

که ما پاک روانیم نه طماع و پلیدیم

مپندار که این نیز هلیله‌ست و بلبله‌ست

که این شهره عقاقیر ز فردوس کشیدیم

حکيمان خيريم که قاروره نغيريم

که ما در تن رنجور چو اندیشه دويديم

دهان باز مکن هيچ که اغلب همه جغدند

دگر لاف ميران که ما بازپريديم